

سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و دولت: عناصر دستیابی به توسعه

سعید عطار*

دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۶/۹/۳ - تاریخ تصویب: ۱۷/۶/۱۸)

چکیده:

سرمایه اجتماعی فزاینده موجود در روابط کنشگران اجتماعی و جامعه مدنی مستحکم، به همراه دولتی مدرن، قوی و توسعه‌خواه، می‌تواند فرایند توسعه همه‌جانبه کشورهای در حال توسعه را با کمترین زمان و آسیب ممکن به پیش ببرند. این عناصر، اجزاء یک مثلث واحد هستند. در صورت وجود اتحاد و توازن، و برقراری ارتباط ارگانیک میان آنها، می‌توان انتظار داشت که این کشورها، به توسعه دست یابند. ضعف یا تضعیف هر کدام، فرآیند توسعه را با اعوجاجات فراوانی روبرو خواهد کرد. و در نهایت، ضعف یا تضعیف هر سه مؤلفه، عدم توسعه‌یافتگی را نهادینه می‌کند. تأمل و بازاندیشی در کیفیت این سه ضلع مثلث توسعه‌یافتگی و اتخاذ راهبردهای مناسب برای تقویت آنها، شاید بهترین الگو برای دستیابی به توسعه همه‌جانبه و پایدار باشد.

واژگان کلیدی:

توسعه - مثلث توسعه‌یافتگی - سرمایه اجتماعی - جامعه مدنی - دولت توسعه‌خواه

مقدمه

پس از بروز ایده جامعه مدنی در ایران و بحث‌هایی به طرفداری یا مخالفت با آن، چندی است که سرمایه اجتماعی نیز توجه عده‌ای از اندیشمندان را به خود جلب کرده است. این دو مفهوم که چندین دهه است در ادبیات علوم اجتماعی غرب، جای خود را باز کرده است در کشوری که هنوز درگیرودار گذار به توسعه در همه وجوه آن است، آن چنان جذابیتی را برانگیخته که به گمان عده‌ای از متفکران، پاسخگوی تحلیل دلایل عدم توسعه‌یافتگی و یا گذار طولانی مدت ایران به توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

سرمایه اجتماعی به مثابه یک مفهوم، برخلاف برداشت عمومی‌ای که از کلمه سرمایه در ذهن متبادر می‌شود، وجهه بارز عینی اندکی که در دنیای واقعیت‌های اجتماعی قابل شناسایی باشد، دارد. این نوع از سرمایه در نخستین نهاد اجتماعی، یعنی خانواده، به مثابه چارچوبی که به ارث می‌رسد و محصول توالی تاریخی است ظهور می‌کند. افراد متولد شده در خانواده، حاملان این نوع از سرمایه‌اند؛ حاملانی که با وجود این که نقشی کم‌رنگ در ایجاد این نوع از سرمایه دارند اما می‌توانند آن را حفظ و تقویت کنند یا این‌که آن را به اضمحلال بکشانند. خانواده به مثابه مرکز تجمع اولیه سرمایه اجتماعی و افراد به مثابه حاملان این سرمایه در چارچوبی کلی، باعث حفظ، استمرار و تقویت این نوع از سرمایه‌اند. سرمایه‌ای که شاید در قالب کلمه‌ای به نام «اعتماد» و جوهی از آن قابل دسترس باشد.

اعتماد در کودک، در درون نهاد خانواده شکل می‌گیرد و در او نهادینه می‌شود. در مرحله بعد، این مفهوم در گروه همسالان و در فضایی خارج از خانواده اما با نظارت کم و بیش آن، قابل ردیابی است. این کودک روبه رشد و حامل این سرمایه، در ارتباط با همسالان خود، می‌تواند این سرمایه را تقویت یا تضعیف کند. در این مرحله نقش نهادهای اجتماعی که وظیفه آموزش کودک را به عهده دارند از برجستگی خاص برخوردار است. رسانه‌های جمعی نیز در این امر مؤثرند. کودک رشدیافته در چارچوب روابطی که در اطرافش شکل گرفته، توان گزینش، تولید و باز تولید سرمایه اجتماعی را پیدا می‌کند.

کودکان رشدیافته در یک محله، یک شهر و یک منطقه، سرمایه‌های اجتماعی یک ملت را در روابطشان با یکدیگر به وجود می‌آورند؛ سرمایه‌های اجتماعی‌ای که زمینه لازم برای بهره‌برداری از سرمایه انسانی و فرهنگی (که وجهه عینی آن در مدارک تحصیلی و مهارت‌های کسب‌شده بروز می‌کند) و سرمایه اقتصادی (سرمایه‌گذاری مالی افراد در یک کار دسته‌جمعی برای رسیدن به هدفی معین) را فراهم می‌آورند. جامعه مدنی به مثابه حوزه‌ای از اجتماع که در آن گروه‌ها، تشکل‌ها، اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و ... فارغ از دخالت دولت به فعالیت در زمینه‌های گوناگون می‌پردازند، محل بروز این شکل از سرمایه است. این گروه‌ها، سرمایه اجتماعی را

در وسیع‌ترین معنای آن، انباشت کرده و در راستای اهداف جمعی فردی به کار می‌گیرند. سرمایه اجتماعی که در همین حوزه، امکان بازتولید آن به وجود می‌آید. دولت که سازمان‌یافته‌ترین گروه موجود در جامعه محسوب می‌شود نیز می‌تواند جامعه مدنی را به اضمحلال بکشاند و از این طریق یا به طرق دیگر، سرمایه اجتماعی را تضعیف کنند، و یا می‌توانند با سیاست‌های خود، مبانی و بنیادهای این حوزه و مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی را تقویت کنند.

سؤال اصلی این نوشتار این است که چه ارتباطی میان وضعیت سرمایه اجتماعی، جامعه مدنی و دولت با دستیابی یا عدم دستیابی یک جامعه به توسعه وجود دارد؟ ادعای این نوشتار آن است که در شرایطی که سرمایه اجتماعی، کاهنده و جامعه مدنی، ضعیف و دولت، غیر توسعه‌خواه و غیرمدرن باشد، دستیابی به اهداف توسعه‌ای و طی کردن فرآیند توسعه با کمترین زمان و آسیب ممکن، غیرممکن می‌شود. روش پژوهش این نوشتار، توصیفی-تحلیلی و ابزار آن، جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع موجود کتابخانه‌ای و استفاده از مطالب مهم موجود در سایت‌های اینترنتی می‌باشد.

گفتار اول: جامعه مدنی

در دهه ۱۹۹۰ میلادی، در ادامه تجربه‌ها و بحث‌های زیادی که از حدود دو دهه قبل در کشورهای مختلف مخصوصاً در اروپای شرقی شکل گرفته بود، شاهد رونق مفهومی بودیم که برای قشرهای مختلف موجود در جوامع پساکمونیستی و جهان سوم از اهمیت فراوانی برخوردار شده بود. این مفهوم، جامعه مدنی (civil society) بود. طبق نظر کریگ کلهون، «رویدادهای سال ۱۹۸۹، مسأله جامعه مدنی را از محافل دانشگاهی به گفتمان گسترده‌تر عمومی منتقل ساخت. اکنون این مفهوم بر سر زبان مدیران بنیادها، سوداگران، سیاستمداران و افشار دیگر افتاده است، و به نظر می‌رسد که هر دانشگاهی، یک گروه مطالعاتی درباره جامعه مدنی تشکیل داده است. این مفهوم، حدود نیمی از پایان‌نامه‌های جامعه‌شناسی را در این دوره به خود اختصاص داده بود» (Calhoun, 1993: 267). اما این مفهوم به چه معناست؟

۱- جامعه مدنی به مثابه یک مفهوم

مفهوم جامعه مدنی در فلسفه سیاسی غرب، سنت جاافتاده‌ای دارد. این مفهوم، ابتدا در دوره روشنگری اسکاتلند، هنگامی ظاهر شد که آدام فرگوسن آن را در سال ۱۷۶۷ برای مقایسه وضعیت توحش با مدنیت و تمدن به کار برد. زمینه تاریخی این مقایسه نظری، تفاوت فرهنگ سنتی قبایل جنگجوی هایلند با جامعه پیشرفته شهری ادینبورو بود که فرهنگ منزّه و

مناسبات اجتماعی پیچیده آن، برای بقای خود نیازمند نهادهای مدنی تعریفی بود. آنگاه در سال ۱۸۳۷، هگل این مفهوم را برای توضیح رشد دیالکتیک جامعه به صورت تقابل حکومت و نهادهای مثل خانواده به کار برد (ترنر، ۱۳۸۱: ۱۳). گرچه، برخی از اندیشمندان، ریشه این مفهوم را در آثار جان لاک و توماس هابز می‌دانند (Alexander, 2006). اما این نکته به گونه‌ای مورد اجماع بسیاری از پژوهشگران است که مفهوم جامعه مدنی، به گونه‌ای منسجم توسط هگل مورد نظریه‌پردازی قرار گرفته است. اما، با وجود این، اندیشه‌های این دو نیز در اینجا طرح می‌گردند.

هگل از پیش‌قراولان تبیین تئوریک جامعه مدنی از منظر اقتصاد سیاسی بود. به زعم وی، تمایلات خودخواهانه فرد فرد انسانها، در صنوف مختلف متجلی می‌شود. افراد این صنوف، هرچند به دنبال منافع شخصی خود هستند اما در عین حال، نیازهای افراد دیگر را نیز برآورده می‌سازند. بدین‌سان، به طور ناخودآگاه نیازهای ویژه افراد در پرتو یک امر عام (universal) به یکدیگر پیوند می‌خورد و جامعه مدنی - که متشکل از اصناف مختلف است - شکل می‌گیرد. تبیین تئوریک هگل از جامعه مدنی، تبیین شکل‌گیری بورژوازی در غرب بود. چنان که هگل اغلب اصطلاح جامعه بورژوازی (Die Burgliche gesellschaft) را معادل جامعه مدنی به کار می‌برد (رحمانی زاده دهکردی، ۱۳۸۲: ۱۱). به عبارت دیگر، در گونه‌شناسی سه‌گانه هگل از حوزه‌های جامعه، جامعه مدنی از خانواده و دولت متمایز بود. جامعه مدنی که ریشه در ظهور عصر سرمایه‌داری داشت. از اینرو، او معتقد بود که «مالکیت، به مفهوم شدیداً منطقی آن، پیش‌شرط هر نوع آزادی در جهان عینی و جامعه مدنی است» (Stillman, 1993: 117).

مارکس و انگلس، میراث هگلی جامعه مدنی را به صورت اسلوبی جهت توضیح رابطه بین زیربنای اقتصادی و اشکال سیاسی دنبال کردند. مارکس، ایده هگلی در مورد جامعه مدنی را با متصل کردن آن به تغییر اشکال تولید در داخل جامعه، توسعه داد: «بدین لحاظ، جامعه مدنی، تنها با بورژوازی ایجاد می‌شود؛ سازمانی اجتماعی که ناشی از تولید و تجارت است» (شویدر، ۱۳۷۹: ۲۱). وی در «ایدئولوژی آلمانی» جامعه مدنی را این‌گونه تعریف می‌کند: «جامعه مدنی در برگیرنده تعامل کلاً مادی در بین افرادی است که در مرحله ویژه‌ای از تکامل نیروهای تولیدی زندگی می‌کنند» (Easton, 1976: 168-169). به نظر مارکس، جامعه مدنی در حوزه زیربنایی اقتصاد قرار دارد. به طور کلی، مارکس (و انگلس) جامعه را عرصه مبارزه طبقات و جامعه مدنی را به گونه‌ای خاص مترادف با جامعه بورژوازی می‌دانست که در مراحل آخرین رشد جوامع بشری، به گونه‌ای نابود و مضمحل می‌شود.

احیاء مفهوم جامعه مدنی در نظریه‌های دموکراسی، بیشتر مدیون کارهای اندیشمندی است به نام «الکسی دو توکویل». توکویل در کتاب «دموکراسی در امریکا» بیان می‌کند که حفاظ

اصلی در برابر قدرت اقتدارگرایانه حکومت اکثریت در یک دموکراسی توده‌ای، چیزی نیست جز سرزندگی و نشاط جمعیت‌ها و انجمن‌های داوطلبانه که به صورت میانجیانی مقتدر، میان فرد و دولت قرار می‌گیرند (توکویل، ۱۳۴۷). او، که از استبداد اکثریت در هراس بود، معتقد بود که جمعیت‌ها و انجمن‌های داوطلبانه، به ویژه کلیساها و مدارس، می‌توانند افکار عمومی را در حوزه خود پرورش داده و آنها را برای پذیرش در یک جامعه دموکراتیک آماده کنند. به نظر توکویل، جامعه مدنی، «چشم مستقل» جامعه است.

در نظریه گرامشی، تئورسین سیاسی ایتالیایی دهه ۱۹۲۰، جامعه مدنی در قلمرویی بین دو حوزه قهر آشکار سیاسی و اجبار اقتصادی قرار گرفته است (Gramsci, 1971: 208-09). از اینرو، او جامعه مدنی را در عرصه روبنا مطرح می‌کرد (برخلاف مارکس که آنرا در حوزه زیربنا می‌دید). گرامشی عقیده داشت که هژمونی یا سرکردگی سیاسی باید با عمل قاطع اما از لحاظ اخلاقی اقناع کننده در جامعه مدنی صورت پذیرد.

گرامشی با تمایزی که میان جامعه مدنی و جامعه سیاسی برقرار می‌کند، به گونه‌ای شفاف عرصه جامعه مدنی را محل ظهور قدرت نرم، نامرئی، ظریف در قالب نظام‌های آموزشی، فرهنگی و دینی و دیگر نهادها می‌داند. او با نفی صریح در تقابل بودن جامعه مدنی و دولت، جامعه مدنی را بازوی فرهنگی و نرم قدرت (دولت) می‌داند که به گونه‌ای سیاست‌ها و مواضع قدرت حاکم را برای شهروندان، توجیه و قابل قبول می‌کند. گرامشی، حتی هنر، علوم، چگونگی دسترسی به امکانات علمی و مواردی از این دست را جزو اجزاء جامعه مدنی می‌داند (مچر، ۱۳۸۴: ۵۳).

هابرماس، از دیگر اندیشمندان قرن بیستم است که با طرح مفهوم عرصه عمومی (public sphere) در پیشبرد مفهوم جامعه مدنی، نقش بسزایی داشت.^۱ او، متأثر از بحث‌های هانا آرنست، مفهوم عرصه عمومی و مسأله کنش تفاهم (communicative action) را مطرح کرد. طرح مفهوم عرصه عمومی توسط هابرماس، از طریق تمایزی فراهم آمد که وی میان حوزه زیست-جهان و حوزه سیستم قائل بود. بر این مبنا، عرصه عمومی در حوزه زیست-جهان قرار می‌گیرد. هابرماس با تلقی گسترده که از مفهوم جامعه مدنی ارائه می‌کرد، مرزهای آن را شامل همه فعالیت‌های جمعی غیر خشونت‌آمیز می‌داند که مابین شهروندان و دولت برقرار شده است. از اینرو، جامعه مدنی، حوزه‌ای مستقل، خودمختار و عمومی است که در قالبی دموکراتیک، سیاست‌های غیرعادلانه دولت را به نقد می‌کشاند و حقوق افراد را در مقابل تعدیات دولت، حفظ و مانع از برقراری دیکتاتوری و استبداد بر جامعه می‌شود.

۱. بابک احمدی، از جمله افرادی است که با این نظر مخالف است. برای بحث بیشتر در این مورد رک: احمدی، بابک، ۱۳۷۳، مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران: نشر مرکز.

بیشتر کارهای نظری که در سال‌های اخیر صورت گرفته است، مفهوم جامعه مدنی را به عنوان حوزه‌ای از تعامل اجتماعی دموکراتیک، جایگزین جامعه مدنی به عنوان نتیجه توسعه سرمایه‌داری نموده است. هدف جامعه مدنی این نیست که بورژوازی را مقابل دولت تقویت کند، بلکه هدفش قادر کردن همه شهروندان است تا درجه‌ای از مسئولیت‌پذیری دولت را تضمین کنند. در اینجا، موضوع جامعه مدنی، زمینه‌ای را برای گذار از اقتدارگرایی به دموکراسی ایجاد می‌کند (شویدلر، ۱۳۷۹: ۲۴). به نظر او، حوزه جامعه مدنی فارغ از دخالت دولت (یا با کم‌ترین دخالت دولت)، با پشتوانه‌ای از حاکمیت قانون^۱ و نهادینه‌شدگی اقدامات مدنی در میان شهروندان، عرصه‌ای از تساهل و مدارای مدنی را به نمایش می‌گذارد.

گفتار دوم: مفهوم سرمایه اجتماعی

اگرچه بحث سرمایه اجتماعی در سال‌های دهه ۱۹۲۰ توسط لیدا جادسون هانیفان (Lyda Judson Hanifan) در کتاب مهم‌اش با عنوان «مرکز اجتماع» (۱۹۲۰)، دهه ۱۹۶۰ توسط جین جاکوبز (Jane Jacobs) در کتاب تأثیرگذارش به نام «مرگ و زندگی در شهرهای بزرگ امریکا» (۱۹۶۱)، و دهه ۱۹۷۰ توسط گلن لوری (Glenn Loury) و ایوان لایت (Evan Light) مطرح شده بود، اما از دهه ۱۹۸۰ به طور جدی توسط رابرت پاتنام، پیر بوردیو، جیمز ساموئل کلمن، فوکویاما و اندیشمندان دیگر، وارد مباحث جامعه‌شناسی، اقتصاد و علوم سیاسی شد. در این نوشتار، رویکرد رابرت پاتنام به مفهوم سرمایه اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. از نظر پاتنام، آشکال سرمایه اجتماعی منابع اخلاقی کلی یک جامعه را تشکیل می‌دهند. نگاهی کلی به مجموعه آثار پاتنام، گویای این مطلب است که وی سرمایه اجتماعی را در مقیاسی متفاوت با دیگران توضیح می‌دهد. مقیاسی که شامل ارتباطاتش با مشارکت منطقه‌ای و ملی در نهادهای دموکراتیک و توسعه اقتصادی است که ممکن است در پی آن به‌وجود آید (McGonigal, 2007: 2). رابرت پاتنام، سرمایه اجتماعی را این‌گونه تعریف می‌کند: «سرمایه اجتماعی به جنبه‌ای از سازمان اجتماعی اشاره دارد که شامل اعتماد، هنجارها و شبکه‌ها می‌شود به‌طوری که این موارد با تسهیل کنش‌های مشترک، باعث بهبود کارایی جامعه می‌شوند» (www.gundung.com). به عبارت دیگر، عناصر سرمایه اجتماعی از نظر پاتنام در درون تعریف او از این مفهوم قرار دارد. این عناصر هستند که حکومت خوب و پیشرفت اقتصادی-سیاسی را تضمین می‌کنند.

۱. ناصر کاتوزیان، حکومت قانون را مقدمه تشکیل جامعه مدنی می‌داند. برای مطالعه بیشتر، ر.ک:

کاتوزیان، ناصر، «حکومت قانون و جامعه مدنی»، در: ناصر کاتوزیان، ۱۳۸۵، حکومت قانون و جامعه مدنی، تهران: انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، مرکز مطالعات حقوق بشر، صص ۱۷-۵.

این عناصر عبارتند از: الزامات اخلاقی و هنجارها، ارزش‌های اجتماعی (خصوصاً اعتماد) و شبکه‌های اجتماعی (به‌ویژه انجمن‌های داوطلبانه). بن‌مایه اصلی اندیشه پاتنام در این است که اگر منطقه‌ای دارای نظام اقتصادی کارایی باشد و از سطح بالایی از یکپارچگی سیاسی نیز برخوردار باشد، باید آن‌ها را نتیجه انباشت موفقیت‌آمیز سرمایه اجتماعی در آن منطقه دانست. از نظر وی، سرمایه اجتماعی را به مثابه هسته‌ای بنیادی است که در طی قرون متمادی در دل تاریخ یک جامعه حفظ و تقویت شده و پایه لازم را برای دستیابی آن جامعه به توسعه سیاسی و اقتصادی پایدار فراهم می‌آورد؛ چنان‌که تأکید می‌کند «هر جا اعتماد و شبکه‌های اجتماعی شکوفا شوند، افراد، شرکت‌ها، محله‌ها و حتی ملت‌ها پیشرفت می‌کنند» (Putnam, 2000: 20). طبق نظر او، یافته‌های تاریخی نشان می‌دهند که رفاه اقتصادی اجتماعات، ریشه در مدنیت آنان دارد، نه چیز دیگر. او سپس نتیجه‌گیری می‌کند «سرمایه اجتماعی شامل هنجارها و شبکه‌هایی از همکاری‌های مدنی است که به نظر می‌رسد پیش‌شرطی برای توسعه اقتصادی و سیاسی باشد همان‌طور که پیش‌شرطی برای حکومت کارآمد است» (Ibid: 37).

پاتنام از سرمایه اجتماعی «درون‌گروهی» (bonding social capital) برای انجمن‌هایی استفاده می‌کند که با تأکید بر انسجام درونی، به حذف غریبه‌ها می‌پردازند، و سرمایه اجتماعی «میان-گروهی» (bridging social capital) را برای سرمایه اجتماعی‌ای به کار می‌برد که به انجمن‌ها کمک می‌کند تا با گروه‌های دیگر (غریبه‌ها) در جامعه ارتباط برقرار کنند (تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ۳۳). در کل، می‌توان در مورد مفهوم سرمایه اجتماعی، هم‌سو با نگرش پاتنام چنین گفت که «سرمایه اجتماعی، همچون مفهوم سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی (ابزار و آموزش‌هایی که بهره‌وری فردی را افزایش می‌دهند) به ویژگی سازمان اجتماعی از قبیل شبکه‌ها، هنجارها و اعتماد اشاره دارد که هماهنگی و همکاری برای کسب سود متقابل را تسهیل می‌کند (همان، ۹۵) و باعث بهبود کارایی جامعه و در نهایت، پیشرفت و توسعه آن می‌شود.

گفتار سوم: توسعه، برآیند تعامل سازنده دولت توسعه‌خواه - جامعه مدنی

قوی - سرمایه اجتماعی فزاینده

اصطلاح توسعه به صورت فراگیر، پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. واژه توسعه در لغت، به معنای خروج از «لفاف» است. در قالب نظریه‌های نوسازی، لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که جوامع برای متجدد شدن باید از مرحله سنتی خارج شوند (ازکیا، ۱۳۸۱: ۷). در این گفتار، این قضیه مطرح خواهد شد که توسعه، به عنوان هدف اصلی یک نظام در حال گذار، اولاً، چه ابعادی دارد و ثانیاً، رابطه میان جامعه مدنی قوی، سرمایه اجتماعی فزاینده و دولتی توسعه‌خواه به چگونه است.

مایکل تودارو (Michael Todaro) معتقد است که توسعه را باید جریانی چند بعدی دانست که مستلزم تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه کن کردن فقر مطلق است. توسعه در اصل باید نشان دهد که مجموعه نظام اجتماعی، هماهنگ با نیازهای متنوع اساسی و خواسته های افراد و گروه های اجتماعی در داخل نظام، از حالت نامطلوب زندگی گذشته، خارج شده و به سوی وضع یا حالتی از زندگی که از نظر مادی و معنوی بهتر است، سوق می یابد. (همان: ۸)

دکتر احمد موثقی معتقد است که «توسعه دارای بنیادهای نظری و فلسفی در پیوند با مدرنیته و مقوله هایی چون عقل، علم، دنیاگرایی، کار و تولید، تقسیم کار و تخصص و شایسته سالاری، انباشت سرمایه و صنعتی شدن می باشد که از گذر تغییرات اساسی و ساختاری در ابعاد مختلف و به نحوی سیستمی و یکپارچه، با هدایت نخبگان مدرن و متعهد به توسعه و دولت ملی قوی و کارآمد و توسعه خواه، ضمن تقویت کارآفرینان بخش خصوصی و بورژوازی ملی و صنعتی، تحقق می یابد» (موثقی، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۲).

همچنان که از مطالب پیش گفته هویداست، می توان نوعی ارتباط مستقیم میان توسعه، انباشت سرمایه، یکپارچگی اجتماعی مدرن، دولت ملی توسعه خواه و بخش خصوصی قوی حاضر در جامعه مدنی برقرار کرد. تمام این مفاهیم، حول محور ارزشمندی انسان بنا شده اند. کیث گریفین و تری مک کنلی معتقدند «هدف از توسعه آن نیست که اجناس بیشتری اعم از کالا و خدمات تولید شوند، بلکه هدف آن است که قابلیت ها و توانایی های افراد به گونه ای رشد یابند تا زندگی انسان، سرشار از خلاقیت و رضایت شود» (گریفین، ۱۳۷۷: ۲۲). طبیعی است که تولید هر چه بیشتر کالاها و خدمات، خود زمینه های این امر را فراهم می آورند. پس هدف توسعه، انسان و خوشبختی اوست. شاید بتوان این توسعه را به عنوان «توسعه انسان محور» نامید.

۱- دولت توسعه خواه، نیاز بنیادین توسعه

در حالی که دولت مدرن، خود حاصل و برآیند تحولات جامعه غرب محسوب می شود که به عنوان شتاب دهنده و تقویت کننده روند توسعه در غرب عمل کرده است، ضعف های موجود در متن جوامع توسعه نیافته یا در حال توسعه جهت شکل گیری یک حرکت سازنده، منسجم و کارآمد در راستای توسعه، باعث شده تا بخش مهمی از بار تحقق توسعه بر دوش دولت قرار گیرد. از این رو، لفت ویچ در کتاب خود با عنوان «دولت های توسعه گرا» (لفت ویچ، ۱۳۸۵) از اهمیت قاطع و نهایی دولت در شکل توسعه گرای آن برای توسعه سخن می گوید و کاستلز نیز،

دولت را مهم‌ترین عامل مشترک در توسعه کشورهای جنوب شرقی آسیا می‌داند (کاستلز، ۱۳۸۴: ۳۲۱-۳۲۲).

در منابع مربوط به توسعه، دولتی که واجد کارویژه‌های توسعه‌گرایانه باشد، دولتی توسعه‌گرا نامیده می‌شود. مشخصه اصلی این دولت، توانایی برای برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری عقلانی و توسعه‌گرایانه است. البته، هر دولتی کارویژه برنامه‌ریزی را بر عهده دارد، ولی برنامه‌ریزی در صورتی در راستای توسعه است که اولاً، نهادهای سیاست‌گذار، سطحی از عقلانیت را در تصمیم‌گیری داشته باشند. در این جا، عقلانیت به معنای دقیق کلمه، حساب‌گرایانه دانسته می‌شود و به استفاده بهینه از منابع و ابزارها در راستای دستیابی، در کمترین زمان ممکن، به اهداف تعیین شده راجع است. این عقلانیت در سطح کلان دولت و برنامه‌ریزی دولتی، معطوف به تحقق منافع ملی است. در مرکزیت این منافع ملی، توسعه قرار دارد که در نهایت، قرار است موقعیت کشور را در سلسله مراتب قدرت جهانی افزایش دهد. از سوی دیگر، تجربه کشورهای تازه توسعه‌یافته، مؤید این واقعیت است که تنها دولتی واجد صفت دولت توسعه‌خواه است که بتواند رابطه‌ای منطقی و حمایت‌گرایانه (نه کنترل‌گرایانه) با نهادهای مدنی و اقتصادی در داخل کشور و رابطه‌ای سازنده و تعاملی با نهادهای بین‌المللی و کشورهای دیگر در جهت استفاده از ظرفیت‌های آنان در جهت توسعه کشور برقرار کند. بر این مبنا، دولت توسعه‌گرا باید بتواند از یک طرف، رابطه‌ای سازنده، مطلوب و عقلانی با سایر ابعاد حیات اجتماعی در داخل برقرار کند و آن‌ها را در راستای اهداف کلی توسعه سامان دهد و از طرف دیگر، از هر آنچه که در محیط بین‌المللی وجود دارد یا رخ می‌دهد (ساختارها، روندها، رویدادها و...) در جهت اهداف توسعه‌ای کشور استفاده کند.

۲- جامعه مدنی قوی چونان بنیاد یک توسعه انسان‌محور

چنانکه گفته شد، جامعه مدنی یعنی مجموعه‌ای از نهادهای مدنی که به صورت خودجوش در جهت منافع و انگیزه‌های خود تلاش نموده و به شکوفایی استعدادها و خلاقیت افراد کمک می‌کنند، گسترش دهنده قدرت اجتماعی برخاسته از نهادهای مدنی است. در این میان، مناسبات سرمایه داری و نیز بازار آزاد، شاید در واقع، از جمله لوازم اصلی جامعه مدنی قوی باشند.^۱ این واقعیت که از تجربیات تاریخی اروپای غربی ناشی می‌شود، در بسیاری از کشورهای دیگر از جمله هند، کره جنوبی و ... نیز به تأیید رسیده است. به عقیده ولتر و گیبون،

^۱ برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد، ر.ک:

مدیسون، ج. بی، ۱۳۷۸، اقتصاد سیاسی جامعه مدنی و حقوق بشر، ترجمه قدرت احمدیان، تهران: انتشارات سفیر.

پیشرفت اقتصادی و اخلاقی اروپای نوین (در قالب نظام سرمایه داری) و «بهبود» کیفی جوامع غربی، در پیشرفت جامعه مدنی بوده است (کوئی، ۱۳۷۸: ۵۴). از نظر بسیاری از اقتصاد دانان (خصوصاً کلاسیک‌ها)، یک جامعه مدنی بالغ از حداقل سه عنصر فردگرایی، مالکیت و بازار تشکیل شده است. این امر خود نشانگر پیوستگی عمیق میان نظام بازار آزاد، جامعه مدنی قوی و توسعه است. تجربه بشری مبین این واقعیت است که احزاب، اتحادیه‌ها و سازمانهای رسمی، صنفی، اقتصادی، اجتماعی - مدنی، بستر لازم توسعه سیاسی - اقتصادی - اجتماعی هستند. با حضور این سازمانها و تشکلهای است که متخصصان، اندیشمندان و در واقع توسعه سازان، احساس امنیت کرده و این خود باعث بروز خلاقیت می‌شود (رفعی، ۱۳۸۰: ۶۲).

پیتر دونالدسون (Peter Donaldson)، که توسعه را فرآیندی از به وجود آوردن تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی، گرایش‌ها و نهادها برای تحقق کامل هدف‌های جامعه می‌داند، آن را به فرآیند کاملی از استحاله تعبیر می‌کند. به نظر او در این استحاله مهم، اگر توده مردم درگیر باشند، توسعه با سرعتی بیشتر اما نه لزوماً فوری، به بار خواهد نشست. به نظر او، فرآیند توسعه، اغلب فرآیندی رنج آور و دشوار است؛ تا همه مردم (در قالب شبکه‌ها، تشکلهای و انجمن‌های مدنی - سیاسی - اقتصادی) با آگاهی همگانی از تغییرات و نیاز به مطابقت با آن، در امر توسعه مشارکت جدی نداشته باشند، رسیدن به اهداف توسعه ای جامعه امکان‌پذیر نیست (دینی، ۱۳۷۰: ۸۵). به عبارت دیگر، در صورتی که تشکلهای و انجمن‌ها و کلاً گروه‌های موجود در عرصه جامعه مدنی دارای توان، آگاهی و سازماندهی مناسب باشند و در یک کلام، نهادهای جامعه مدنی از صلابت و قدرت زیادی در سطوح مختلف جامعه برخوردار باشند، فرآیند توسعه‌یافتگی در آن کشور، با کم‌ترین ناهنجاری و فساد و با موفقیت بیشتری همراه خواهد بود.

۳- سرمایه اجتماعی به مثابه گوهر جامعه مدنی

درک اهمیت سرمایه اجتماعی در میان گروه‌های فعال در عرصه جامعه مدنی، بسیار مدیون نوتوکویل‌گرایان معاصر است. توکویل، از جمله نخستین اندیشمندان کلاسیک جامعه‌شناسی بود که میان نهادهای اجتماعی و ویژگی فرهنگی پیوند برقرار می‌کرد. آنچه از کار او برای نظریه سرمایه اجتماعی اهمیت داشت، کاوش درباره ارتباط میان شکل‌های بروز و ظهور نهادهای اجتماعی و کیفیت آنها با شرایط گوناگون اجتماعی و تأثیری است که خصوصیات فرهنگی جوامع بر سرشت سیاسی آنها دارد. این بحث در چارچوب مفهوم «خلقیات ملی» توسط توکویل مطرح شد. با توجه به پذیرش اهمیت نگرش‌های اخلاقی در موفقیت دموکراسی در امریکا، توکویل آغازگر دیدگاهی شد که امروزه رابرت پاتنام و

فرانسیس فوکویاما به عنوان نوتوکویلی‌های معاصر ادامه‌دهنده آن هستند. این دیدگاه بر اهمیت سنت‌ها و ویژگی‌های فرهنگی جوامع که از آنها با عنوان «سرمایه اجتماعی»، خصوصاً نزد پاتنام، یاد می‌شود و تأثیر آن بر عملکرد موفق نهادهای دموکراتیک و اقتصادی تأکید دارد (عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

رابرت پاتنام معتقد است که تنها در جایی که سرمایه اجتماعی بین گروهی از قوت زیادی برخوردار است، می‌توانیم شاهد وجود و تعدد نهادهای مختلف مدنی و در نهایت موفقیت آن شهر، محله یا جامعه باشیم: سنت‌های قدرتمند مشارکت مدنی (شرکت در انتخابات، تعداد خوانندگان روزنامه‌ها، عضویت در گروه‌های سرود مذهبی و محافل ادبی، باشگاه‌های نیکوکاران، باشگاه‌های فوتبال و ...) به عنوان شاخص مهم سرمایه اجتماعی، ایجادگر جامعه مدنی‌ای قوی و در نتیجه، نشانه‌های موفقیت یک منطقه هستند (تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ۹۶).

جان کوهن و آندرو آداتو در اثر جامع‌شان «جامعه مدنی در تئوری سیاسی» استدلال می‌کنند که جامعه مدنی، چیزی بیش از ابزار مشروع و ضروری هشدار دهنده و کنترل‌کننده اقتدار و قدرت دولت است: رفتار «مدنی» اعضاء با یکدیگر، وجه تمایز اصلی جامعه مدنی از جامعه به مفهوم کلی آن است (شویدلر، ۱۳۷۹: ۲۶). به عبارت دیگر، تقویت رابطه بین افراد یک گروه با افراد گروه‌های دیگر (رابطه بین گروه‌ها)، وجود تساهل میان افراد و استقرار هنجارهای مدنی یا در یک مفهوم «سرمایه اجتماعی بین‌گروهی» قوی، خود اساساً وجه تمایز اصلی جامعه مدنی از دیگر جوامع است. از طرفی دیگر، خود سرمایه اجتماعی نیز عموماً ناشی از شهروندان متعهد به فرهنگ مدنی، به‌طور کلی، است. با نبود گروه‌های مختلف در جامعه مدنی و عدم استقرار حاکمیت قانون و دیگر موارد مقوم جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی آن اجتماع یا جامعه، روبه زوال خواهد رفت.

ادوارد شیلز معتقد است که تقویت روابط میان افراد با غریبه‌ها (سرمایه اجتماعی بین افراد و گروه‌ها) باعث تقویت جامعه مدنی و مدنیت می‌شود: «برای پویایی بیشتر و تقویت جامعه مدنی، روابط افراد نه تنها باید با افراد آشنا مستحکم باشد بلکه باید بر مبنای اندیشه شهروندی، افراد روابط پایدار و مستمری با غریبه‌ها و افراد غیرآشنا نیز داشته باشند؛ نتیجه ضروری این روند، تقویت جامعه مدنی و مدنیت خواهد بود» (Shils, 1992: 5). این همان روندی است که پاتنام از آن با عنوان سرمایه اجتماعی بین گروهی یاد می‌کند و آن را لازمه قوت جامعه مدنی می‌داند.

۴- سرمایه اجتماعی فزاینده، به مثابه محور توسعه

رابرت پاتنام از تحقیق در مورد حکومت مردمی در ایتالیا نتیجه گرفت که همبستگی بلند مدتی بین تعهدات مدنی (civic engagement) و رشد و توسعه اقتصادی وجود دارد که از عادت به همکاری و معیارهایی چون اعتماد سرچشمه می‌گیرد (فیلد، ۱۳۸۵: ۸۶). پاتنام تأکید فراوانی بر مفهوم اعتماد، به عنوان یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی دارد. در زمینه‌های دیگر، وی معتقد است که اعتماد می‌تواند با ایجاد فضایی حاکی از اطمینان خاطر میان مردم و دولتمردان و نخبگان سیاسی، موجب توسعه (به ویژه توسعه سیاسی) شود. بنابراین، اعتماد منبع با ارزشی از سرمایه محسوب می‌شود که اگر در جامعه و حکومتی به میزان زیاد وجود داشته باشد، به همان اندازه، رشد سیاسی و توسعه سیاسی - اقتصادی بیشتر خواهد شد (علاقیند، www.fasleno.com).

کارل پولانی معتقد است که کشف بزرگ پژوهش تاریخی و مردم‌شناسی این است که اقتصاد جامعه بشری، تابع روابط اجتماعی مستحکم میان افراد است و در آن روابط نهفته است (همان). نک و کیفر با به کارگیری اطلاعات «پیمایش ارزش‌های جهانی» نشان می‌دهند که حتی با حذف عوامل مؤثر دیگر، اعتماد عمومی بین مردم و دولتمردان با رشد و توسعه اقتصادی، همبستگی مثبت دارد. پل و یتلی بر اساس اطلاعات پیمایش ارزش‌های جهانی، نرخ‌های رشد اقتصادی سی و چهار کشور را با شاخص‌های سرمایه اجتماعی مقایسه کرد و به این نتیجه رسید که همبستگی سرمایه اجتماعی با نرخ رشد، حداقل به همان میزان همبستگی بین سرمایه انسانی و نرخ رشد است (Whiteley, 2000: 443-66).

شبکه‌های اجتماعی یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم سرمایه اجتماعی محسوب می‌شود. در مورد همبستگی کلی بین سلامت و ارتباطات اجتماعی از دهه ۱۹۷۰، مدارک و شواهدی در دست است که نشان می‌دهد نرخ مرگ و میر مردمی که شبکه‌های اجتماعی قوی‌تری دارند، نصف یا یک سوم نرخ مردمی است که ارتباطات ضعیف اجتماعی دارند.^۱ (فیلد، ۱۳۸۵: ۸۶) در زمینه‌های دیگر نیز مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی، تأثیر فراوانی بر پیشبرد اهداف توسعه‌ای دارند. نکته شایان توجه این است که بیشتر تأکید بر سرمایه اجتماعی، مربوط به سرمایه اجتماعی بین گروهی است تا درون گروهی. اصولاً هرگونه نگاهی که مروج تمییز و تمایزگذاری عقیدتی - قبیله‌ای بین افراد درون یک طیف یا میان طیف‌های مختلف فکری است، پایه‌های توسعه همگانی را سست کرده و از بین می‌برد. تعامل قوی میان گروه‌های منسجم (و نه

۱- برای بررسی رابطه بین سرمایه اجتماعی و کیفیت زندگی، رک:

اونق، نازمحمد، تابستان ۱۳۸۴، بررسی رابطه بین سرمایه اجتماعی و کیفیت زندگی (مطالعه موردی شهر گنبد کاووس)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.

متصلب و کاست‌گونه) انرژی‌های لازم را برای حرکت به سمت توسعه‌ای همگانی و پایدار فراهم می‌کند. سرمایه اجتماعی بین گروهی، انرژی تاریخی یک جامعه که محصول تلاش نسل‌های مختلف آن جامعه است را در راستای حرکت به سمت توسعه، به کار گرفته و در عین حال، آن را بازتولید می‌کند.

۵- دولت، تقویت‌کننده جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی، یا تضعیف‌کننده آنها؟

برخی از پژوهشگران معتقد به برقراری رابطه تبیینی میان دولت از یک طرف و سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی از طرف دیگر هستند. برخی دیگر نیز در جهت خلاف این ایده، معتقد به برقراری نوعی ارتباط ارگانیک میان ساخت قدرت در حوزه سیاسی با نهادهای جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی هستند.

گلدنر معتقد است که «بدون وجود یک جامعه قوی که بتواند حوزه عمومی را تقویت کرده و از کانون مقاومت در برابر دولت بهیموث^۱ گونه، حفاظتی بسازد، رهایی در دنیای نوین به هیچ شکلی میسر نیست» (Gouldner, 1980: 371). از اینرو، او معتقد به برقراری نوعی رابطه با حاصل جمع صفر میان دو حوزه دولت و جامعه مدنی (و سرمایه اجتماعی موجود در آن) است.

دکتر حسین بشیریه نیز معتقد است «امروزه اصطلاح جامعه مدنی در علوم اجتماعی معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمن‌ها و تشکل‌های خصوصی و مدنی (غیر خصوصی) را در بر می‌گیرد» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۲۹). بشیریه نیز، جامعه مدنی را در مقابل دولت تعریف می‌کند و به تئوری تبیین این دو معتقد است. او معتقد است که بر این اساس، دفاع از هم‌رنگی، ویژگی رژیم‌های توتالیتر و طرفداران قدرت سیاسی و دفاع از ناهم‌رنگی و تکثیر، خصوصیت قدرت اجتماعی یا جامعه مدنی است (بشیریه، ۱۳۷۴).

مارتین لیپست نیز معتقد به تضاد میان دولت و جامعه مدنی است. او بر این نظر است که در دولت‌های به شدت متمرکز که دارای حوزه اختیارات وسیع در عرصه‌های مختلف جامعه هستند و طرفداری از ایدئولوژی خاص را، از اهداف خود می‌دانند (مانند نظام‌های توتالیتر)، حذف سیستماتیک گروه‌های واسط میان فرد و دولت، از اولویت‌های اصلی آن‌ها محسوب می‌شود. فضای حایل میان دولت و فرد، مهم‌ترین مزاحم دولت برای پیاده کردن طرح‌های تمامیت‌خواهانه خود است.

۱. جانوری غول آسا در افسانه‌های عبری؛ چیزی شبیه لویاتان هابز.

به طور کلی، بخش عده‌ای از لیبرال‌ها و برخی از مارکسیست‌های مکتب هگلی فرانکفورتی مثل هابرماس قائل به این نظر بودند اما بسیاری از دیگر مارکسیست‌ها و برخی از لیبرال‌ها قائل به برقراری نوعی رابطه ارگانیک میان این دو بوده‌اند. برخی از نظریه‌های لیبرالی نشان داده‌اند که جامعه مدنی با نظام حقوقی مستحکم که در کانون آن قرار دارد، وقتی می‌تواند وجود داشته باشد که دولت هم به این اصول و اندیشه‌های مشترک باور داشته و با اقتدار زیاد از حرمت و حقوق افراد حمایت کند (چاندوک، ۱۳۷۷: ۳۴).

گرامشی قائل به حضور قدرت سیاسی به شکل نرم در مرکز جامعه مدنی بود اما او در برخی از آثار خود، این رابطه را عکس کرده و معتقد به این بود که «دولت، ساختار سیاسی جامعه مدنی است».^۱ به نظر او، جامعه مدنی هنجارها و اهداف قدرت سیاسی را به گونه‌ای برای شهروندان حاضر در خود توجیه و قابل قبول می‌کند. از اینرو، جامعه مدنی نه در مقابل با دولت بلکه دست نامرئی قدرت برای دستیابی به اهداف خود است. گرامشی نشان می‌دهد که یک جامعه مدنی دچار هژمونی (استیلا)، می‌تواند به ابزاری در دست دولت برای کنترل اعمال و رویه‌های اجتماعی تبدیل شود. او دولت را جمع بین جامعه سیاسی و جامعه مدنی می‌داند. مارکس نیز معتقد به ارتباط مستقیم (به معنای تعیین‌کنندگی و وابستگی نسبی) میان دولت و جامعه مدنی به مثابه جامعه بورژوازی بود.

اما شق سوم این دو نظریه، نظریه‌ای است که معتقد به ناوابستگی جامعه با دولت است؛ بر مبنای این نظریه، جامعه مدنی می‌تواند با دولت همکاری داشته باشد، می‌تواند با آن تعامل مستمر و سازنده داشته باشد و یا اینکه می‌تواند با آن به مخالفت برخیزد و بنابراین لزوماً نمی‌تواند قائل به تعامل یا تضاد میان دولت و جامعه مدنی شد.^۲ این ایده، مورد قبول رویکردی است که این نوشتار در پیش گرفته است. از این‌رو، آن دسته از سیاست‌ها و برنامه‌های دولت که منجر به تضعیف یا سرکوب نهادهای مختلف موجود در جامعه مدنی شود و به گونه‌ای مستقیم، کاهش سرمایه اجتماعی (مخصوصاً سرمایه اجتماعی بین‌گروهی) را در پی دارد، تضاد میان دولت و جامعه مدنی - سرمایه اجتماعی را در پی دارد.^۳

۱. گرامشی، این نظر را در کتابی با مشخصات زیر ارائه کرد:

Gramsci, A, 1971, **Selections from Prison Notebooks of Gramsci**, edited by Q. Hoore and G. N. Smith, New York: International Publishers.

۲. رابطه «ناوابستگی جامعه مدنی و دولت» را محمدرضا نیکفر، در مقاله ذیل به کار برده است:

نیکفر، محمدرضا، بهار ۱۳۷۷، «تلاش برای دستیابی به مفهوم ایرانی جامعه مدنی»، نگاه نو، شماره ۳۶، صص ۸۸-۴۱.

۳. برای مطالعه بیشتر در مورد جامعه مدنی و سرمایه اجتماعی در جامعه روسیه، به عنوان یک مثال در این مورد، رک:

رز، ریچارد، «کارها در جامعه ضدمدرن چگونه پیش می‌رود: شبکه‌های سرمایه اجتماعی در روسیه»، در: کیان تاج بخش، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه، صص ۶۰۹-۵۶۹.

۶- دولت قوی مدرن و جامعه مدنی پر توان، دو روی یک سکه

در بخش‌های قبلی گفته شد که یکی از ویژگی‌های مهم و اساسی جامعه مدنی، استقلال آن از دولت است. این استقلال، نیازمند پشتوانه‌های قوی حقوقی و سیاسی - اقتصادی است. دولت و جامعه مدنی در ارتباطی ارگانیک اما مستقل از یکدیگر، نیازمند یکدیگرند. دولت به جامعه مدنی نیاز دارد تا سیاست‌های خود را از طریق پشتوانه مشروعیت نهادها و شهروندانی که در حوزه‌های مختلف جامعه مدنی (اقتصادی، فرهنگی و ...) فعالیت دارند، موجه جلوه دهد. تشکل‌های جامعه مدنی نیز نیازمند نهادهایی هستند که پشتوانه‌های قوی‌ای را برای حفظ حقوق فردی، حاکمیت قانون، تکثیرگرایی و زمینه‌سازی در جهت فراهم آوردن بسترهای مناسب اقتصادی به وجود آورد.

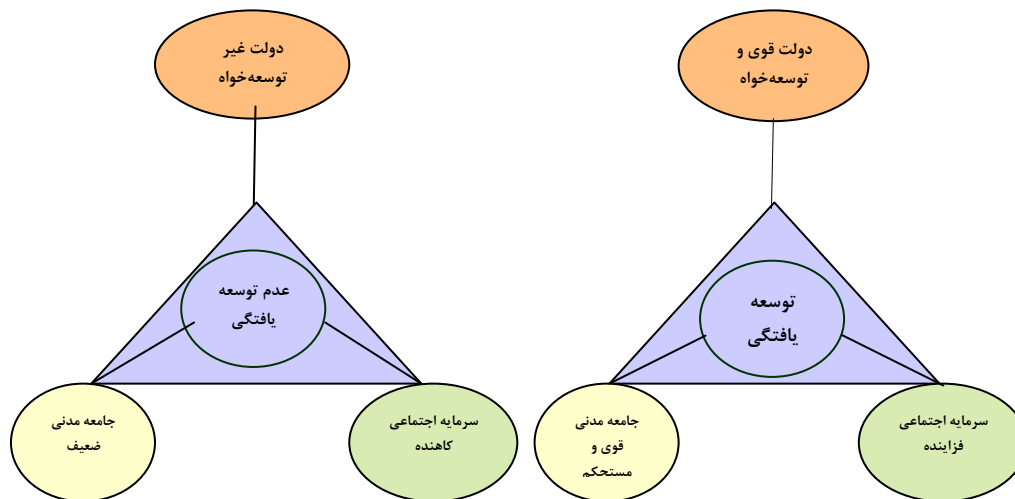
لوئیز ممفورد معتقد است که رشد جامعه مدنی، به شدت تابع کنش‌ها و واکنش‌های اقتصادی و سیاسی‌ای است (ممفورد، ۱۳۸۱: ۲۱) که دولت، در محوریت آنها قرار دارد. بدین روی می‌توان گفت که جامعه مدنی، نتیجه شکاف بین امر اقتصادی (در جزئی‌ترین معنا) و امر سیاسی (در کلی‌ترین معنا) است. جامعه مدنی قوی، هم علت و هم معلول تمییز میان امر خصوصی و عمومی، قدرت یک دولت مدرن، و نظامی از قدرت غیرشخصی و مقید به قواعد است. قدرتی که با رها ساختن و عدم تصدی‌گری اقتصادی می‌تواند گامی بلند به سوی تأسیس جامعه مدنی قوی و در نهایت توسعه یافتگی بردارد.

این تأثیر متقابل دولت قوی و جامعه پرتوان، مورد تأیید اندیشمندانی چون پیتر ایوانز نیز هست. به نظر پیتر ایوانز، دولت‌های توسعه‌خواه روابط مستحکمی با تشکل‌های جامعه مدنی، عاملین بخش خصوصی و محافل کسب و کار برقرار می‌کنند. بنابراین سیاست‌های دولت و بازار یکدیگر را تکمیل و تقویت می‌کنند (هادی زوز، ۱۳۸۳: ۹۸). از اینرو، می‌توان گفت که دولت قوی مدرن و جامعه مدنی پر توان و فعال، دو روی یک سکه هستند؛ سکه‌ای که پشتوانه‌های قوی‌ای برای پروسه توسعه در یک کشور فراهم می‌آورد.

نتیجه: مدل توسعه‌یافتگی

در هر گفتار از این نوشتار، با ترسیمی از چارچوب مفهومی جامعه مدنی، سرمایه اجتماعی و دولت، سعی بر آن شد تا وضعیت این مفاهیم و حوزه‌ها را در جهان واقع (مورد ایران) بررسی شود. آنچه که در این وضعیت قابل توجه بود این بود که جامعه مدنی در ایران، در وضعیت نحیفی به سر می‌برد و سرمایه اجتماعی نیز از کاهش چشمگیر و نگران‌کننده‌ای رنج می‌برد، دولت نیز به دلیل ویژگی‌های ساختاری و مواردی دیگر، از دولت قوی مدرن توسعه

خواه فاصله دارد. نتیجه ضعف در این سه ضلع مثلث، عدم دستیابی به اهداف توسعه‌ای است. دو نمودار زیر، نتیجه نظری این نوشتار را نشان می‌دهند.



هرگونه تضعیف یا سرکوب سرمایه اجتماعی و نهادها و گروه‌های جامعه مدنی باعث می‌شود تا دولت، کارایی کافی را نداشته و جامعه، گرفتار توسعه‌نیافتگی و فساد شود. پاتنام در کتاب ارزنده‌اش «دموکراسی و سنت‌های مدنی»، این فرضیه را درباره تاریخ ایتالیا به آزمون می‌گذارد که سرمایه اجتماعی قوی (و جامعه مدنی مستحکم) عامل اصلی توسعه اقتصادی و کارآمدی حکومت و فقدان آن، عامل اصلی توسعه نیافتگی اقتصادی و عدم کارآمدی حکومت به شمار می‌آید (افروز، ۱۳۸۳: ۲۰). سرمایه اجتماعی به مثابه گوهره جامعه مدنی و جامعه مدنی قوی به مثابه موتور متحرک فرآیند توسعه یافتگی، هر دو در پیوند با دولتی توسعه‌خواه، توان پیشبرد توسعه همه جانبه با کمترین هزینه‌های اجتماعی - سیاسی ممکن را دارند.

کشور ایران به دلیل فرصت‌ها و مزایای فراوانی که چه از نظر منابع سرمایه انسانی و چه منابع سرمایه طبیعی و موقعیت ژئوپلیتیک که از آن بهره‌مند است، از پتانسیل فراوان برای دستیابی به توسعه‌ای همگانی و پایدار برخوردار است. اجماع نخبگان حاکم برای دستیابی به توسعه و اتخاذ راهبردهای مؤثر در جهت تقویت حوزه خصوصی، نظام بازار و جامعه مدنی و استفاده و بازتولید مؤلفه‌های فراوان موجود در منابع فرهنگی کشور در جهت تقویت سرمایه اجتماعی جامعه، می‌تواند به عنوان ممکن‌ترین و قابل حصول‌ترین راه برای دستیابی ایرانیان به توسعه همه جانبه قلمداد شود. باشد تا روزی فرا برسد که در آن دولتی قوی و توسعه‌خواه

همراه با نهادهای مستحکم مدنی و سرمایه اجتماعی فزاینده، ایران و ایرانیان را در عصری که خطرهای فراوانی آنها را تهدید می‌کند، در مسیری هدایت کند که فرآیند توسعه‌یافتگی را با کمترین آسیب ممکن طی کنند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- ازکیا، مصطفی، ۱۳۸۱، *جامعه‌شناسی توسعه*، تهران: مؤسسه نشر کلمه.
- ۲- افروز، محمد، اسفندماه ۱۳۸۳، «سرمایه اجتماعی، کلید جادویی توسعه»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، ۸۹.
- ۳- بشیریه، حسین، ۱۳۸۰، *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
- ۴- بشیریه، حسین، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۴، «یکسان‌انگاری، یکتا‌انگاری، دیالکتیک تاریخی و مسائل توسعه‌یافتگی در ایران»، *فرهنگ جامعه*، سال ۴، شماره ۱۷.
- ۵- پاتنام، رابرت، ۱۳۸۴، «جامعه‌برخوردار، سرمایه اجتماعی و زندگی عمومی»، در: *کیان تاج بخش، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه، صص ۹۱-۱۱۲.
- ۶- تاج بخش، کیان، ۱۳۸۴، «سرمایه اجتماعی، اعتماد و دموکراسی»، در: *کیان تاج بخش، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه*، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان، تهران: نشر شیرازه، صص ۴۰-۲۵.
- ۷- ترنر، بریان، ۱۳۸۱، «به سوی جامعه‌شناسی جامعه مدنی»، در *مسعود کمالی، جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران: انتشارات باز، صص ۲۱-۱۳.
- ۸- توکویل، الکسی دو، ۱۳۴۷، *تحلیل دموکراسی در امریکا*، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، تهران: انتشارات زوار.
- ۹- چاندوک، نیرا، ۱۳۷۷، *جامعه مدنی و دولت*، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران: نشر مرکز.
- ۱۰- دینی، علی، سال ۱۳۷۰، «تفاوت کیفی مفهوم رشد و توسعه»، *کتاب توسعه*، شماره ۱، صص ۶۷-۹۹.
- ۱۱- رحمانی زاده دهکردی، حمیدرضا، ۱۳۸۲، *جامعه مدنی در دوران مدرن*، تهران: انتشارات برگ زیتون.
- ۱۲- ربیعی، محمدحسین، ۱۳۸۰، *توسعه ایران: نقدی بر گذشته، راهی به سوی آینده*، تهران: نشر صمدیه.
- ۱۳- شویدلر، جیلیان، ۱۳۷۹، «بنیادهای جامعه مدنی در خاورمیانه»، در: *رسول افضلی، چشم انداز جامعه مدنی در خاورمیانه*، تهران: مؤسسه فرهنگی هنری بشیر علم و ادب، صص ۶۱-۱۷.
- ۱۴- عطار، سعید، شهریور ماه ۱۳۸۶، *بررسی رویکردهای بوردیو، کلمن و پاتنام به مفهوم سرمایه اجتماعی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۱۵- علائقیند، مهدی، «درآمدی بر سرمایه اجتماعی»، *مجله فصل نو*، <http://www.fasleno.com/archives/000311.php>
- ۱۶- فیلد، جان، ۱۳۸۵، *سرمایه اجتماعی*، ترجمه جلال متقی، تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- ۱۷- کاستلز، مانوئل، ۱۳۸۴، *عصر اطلاعات، پایان هزاره*، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، ج ۳، تهران: طرح نو.
- ۱۸- کولتی، لوچو، ۱۳۷۸، *روسو و نقد جامعه مدنی*، ترجمه حسن شمس‌آوری، تهران: نشر مرکز.
- ۱۹- گریفین، کیث و مک کنلی، تری، ۱۳۷۷، *توسعه انسانی: دیدگاه و راهبرد*، ترجمه غلامرضا خواجه‌پور، تهران: نشر وداد.
- ۲۰- لفت‌ویچ، آدریان، ۱۳۸۵، *دولت‌های توسعه‌گرا: پیرامون اهمیت سیاست در توسعه*، ترجمه جواد افشارکهن، تهران: نشر مرنديز.
- ۲۱- میچر، توماس، ۱۳۸۴، *جامعه مدنی و آگاهی پسامدرنیستی*، ترجمه فرهاد بامداد، تهران: نشر پیللا.
- ۲۲- ممفورد، لوئیز، ۱۳۸۱، *مدنیت و جامعه مدنی در بستر تاریخ: خواستگاه‌ها، دگرگونی‌ها و دورنماهای آن*، ترجمه احمد عظیمی بلوریان، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

- ۲۳- موثقی، احمد، پاییز ۱۳۸۵، «بنیادگرایی و توسعه»، فرهنگ اندیشه، سال ۵، شماره ۱۹، صص ۱۱-۳۵.
- ۲۴- نیکفر، محمدرضا، بهار ۱۳۷۷، «تلاش برای دستیابی به مفهوم ایرانی جامعه مدنی»، نگاه نو، شماره ۳۶، صص ۸۸-۴۱.
- ۲۵- هادی زنوز، بهروز، ۱۳۸۳، «سیاست های صنعتی و مؤلفه های از یاد رفته»، در: از سیاست اقتصادی تا سیاست صنعتی: نقد طرح استراتژی توسعه صنعتی کشور، تنظیم و تدوین توسط روح ا... ایزدخواه و دیگران، تهران: نشر استیری، صص ۶۷-۹۹.

ب. خارجی:

- 1- Calhoun, C, 1993, "Civil Society and Public Sphere", **Public Culture**, No. 5, pp. 267-80.
- 2- "Contemporary Authors on Social Capital"; Available Online at: <http://www.gundung.com/literature/contemporaryauthors.html>.
- 3- Easton, L. D. and Guddat, K. H. Eds, and Trans, 1967, **Writing of The Young Marx on Philosophy and Society**, New York: Doubleday.
- 4- Gouldner, A, 1980, "Lical Society in Capitalism and Socialism", in: A. Gouldner, **The Two Marxism: Contradictions and Anomalies in the Development of Theory**, London: Macmillan, pp. 355-73.
- 5- Gramsci, A, 1971, **Selections from Prison Notebooks of A Gramsci**, edited by Q. Hoore and G. N. Smith, New York: International Publishers.
- 6- McGonigal, J and the others, March 2007, "Social Capital, Social Inclusion and Changing School: A Scottish Perspective", **British Journal of Educational Studies**, Vol. 55; Available online at: <http://www.blackwell-synergy.com/doi/full>.
- 7- Putnam, R. D. 2000, **Bowling Alone: The Collapes and Revival of American Community**, New York: Simon and Schuster.
- 8- Shils, Edward, 1992, "Civility and Social Society", in: Edward C. Banfield, ed, *Civility and Citizenship in Liberal Democratic Societies*, New York: Paragon House , pp. 1-16.
- 9- Stillman, P. G, 1993, "Person, Property and Civil Society in the Philosophy of Right", in: **Selected Essays on Hegel**, Edited by L.S.Stepelevich, New Jersey: Humanities Press.
- 10- Whiteley, P. F, 2000, **"Economic Grpwth and Social Capital"**, *Political Studies*.